

مجله‌ی مطالعات ایرانی
دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی
مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان‌های ایرانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ششم، شماره‌ی یازدهم، بهار ۱۳۸۶

* همنیه‌ای دلکش به زبان پهلوی اشکانی ترفنی*

دکتر فرج حاجیانی

استادیار دانشگاه شیراز

چکیده

آثار مربوط به دین مانی از واحدهای ترفنان به دست آمده‌اند؛ این آثار به خط مانوی نوشته شده‌اند. زبانی را که در نوشته‌های مانویان به کار رفته، فارسی میانه‌ی ترفنی یا فارسی میانه‌ی مانوی نامیده‌اند. آثار مانویان به فارسی میانه و پهلوی اشکانی، قطعه قطعه هستند و آثار مانوی، از نظر محتوا به چهار دسته تقسیم می‌شوند: ۱. آثاری که از آفرینش گفت‌وگو می‌کنند، ۲. نامه‌ها، ۳. شعرهایی که در ستایش خدا، ایزدان، مانی و بزرگان دین مانی سروده شده‌اند، ۴. دعاها و اندرزها. اشعار مانوی با شعرهای فارسی دو تفاوت کاملاً ظاهری دارد و شbahت‌های بسیار ژرف و ریشه‌ای. تفاوت، یکی در وزن است و دیگری در قافیه. وزن این اشعار عروضی نیست و قافیه به معنی عرفی آن که می‌شناسیم، مطلقاً دیده نمی‌شود. وزن این اشعار هجایی است و در این نوع وزن، تنها، تعداد هجاهای هر مصraع معتبر است، نه بلندی و کوتاهی و نیز طرز قرار گرفتن و نظم خاص آن‌ها.

۵۰ / مرثیه‌ای دلکش به زبان پهلوی اشکانی ترفاوی

در نوع شعر آنچه مطرح است، آهنگ است.

شاعران مانوی، شعرهای خود را در جمله‌های کوتاه می‌سروده‌اند و به تساوی هجاهای و یا تساوی تکیه‌های مصراج‌ها توجهی نداشته‌اند. شمار هجاهای مصراج‌های یک قطعه از شعرهای مانویان هیچ‌گاه یکی نیست.

سرودهای مانوی از نظر صورت و شکل به سه گروه تقسیم می‌شوند:

الف: سرودهای بلند که از بخش‌های جداگانه‌ای به نام (handām = اندام، عضو) تشکیل شده است.

ب: سرودهای بلندستایی‌شی (مدیحه) که در فارسی میانه āfurišn و در پهلوی اشکانی "āfrīwan" نامیده می‌شوند.

ج: سرودهای کوتاه که اغلب، ولی نه همیشه، ایجادی هستند و در فارسی میانه "mahr" و در پهلوی اشکانی "bāshāh" نام دارند.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

واژگان کلیدی

مانی، مانویت، شعر، موئیه، استعاره، زبان پهلوی اشکانی ترفاوی، زبان‌های ایرانی میانه.

۱- مقدمه

مانی به سال ۴۱۶ م. در بابل، در یک خانوادهٔ شهریاری اشکانی تبار چشم به جهان گشود. پدرش، پتک، در متون فارسی میانه پتگ^(۱) و در نوشته‌های فارسی به گونه‌های «فاتک، فتک و فتن» نیز آورده‌اند؛ به بابل مهاجرت کرد و به فرقه‌ی مغتلله‌ی الخسایی پیوست؛ فرقه‌ای که مانی نیز از چهار تا بیست و پنج سالگی در میان پیروان آن زیست.

به هنگام دوازده سالگی مانی، نخستین مکاشفه بدو رسید، دومین مکاشفه در بیست و چهار سالگی بدو رسید، در این هنگام همراه و همزاد ایزدی او نرجمیک^(۲) بر او ظاهر گشت و معرفت نجات‌بخشی (گنوس) را برای او آورد. مانی پس از آن که بار نخست، کیش خود را برعوموم ظاهر کرد، عازم سفر به هند گردید. او در این سفر به دره‌ی سند رسید. در آنجا توران شاه، را به کیش خود درآورد.

بدین گونه، مانی پس از بازگشت از هند، محتملاً در سال ۲۴۳ م. به دربار شاپور اول فراخوانده شد و اجازه یافت که آموزه‌ی نوین خود را در قلمرو شهریاری وی تبلیغ کند.

مانی در دوران پادشاهی، هرمز اول (۲۷۴-۲۳۷ م) توانست به سفرهای تبلیغی بزرگ خود ادامه دهد.

مانی در زمان بهرام اول در سال ۲۷۴ م به بدعت متهمن شد، زندانی گردید و محتملاً به قتل رسید. این کیش نو، از سوی خاور گسترش یافت، به ایالت خراسان رسید و آنگاه مانویت تا قلمرو شهریاری کوشان نیز رسید. در پایان سده‌ی ششم میلادی، دین مانی در ماواراء‌النهر گسترش یافت و مرکز دین مانی در آنجا تأسیس گردید.

استیلای اعراب بر ایران در سده‌ی هفتم میلادی، مهلت کوتاهی برای مانویان پدید آورد تا از تعقیب و آزار و اذیت در امان باشند و حتی گروهی از آنان از ماواراء‌النهر به ایران بازگردند.

در زمان عباسیان، تعقیب‌های شدیدی از سر گرفته شد. با وجود این آیین مانوی تا سده‌ی دهم میلادی در بغداد پابرجا بود تا آن که مرکز خلافت مانوی به سمرقند منتقل شد.

پس از این تاریخ، مانویان واقعاً از صحنه‌ی تاریخ ایران محو شدند. در سال ۷۳۲ م. با فرمان سلطنتی به مانویان حق اقامت در چین داده شد و دین آن‌ها در ردیف دین‌های مجاز درآمد.

در سده‌ی هشتم میلادی، ترکان اویغور ناحیه‌ی وسیعی از آسیای مرکزی را تسخیر کردند. در سال ۷۶۲ میلادی خاقان اویغور به دین مانوی گروید و از آن

۵۲ / مرثیه‌ای دلکش به زبان پهلوی اشکانی ترفاوی

تاریخ دین مانی، دین رسمی دولت اویغور شد و تا انقراض آنان به دست قرقیزها در سال ۸۴۰ میلادی، دین رسمی این قلمرو وسیع باقی ماند.

از این پس نیز مانویت تا حمله‌ی مغول در سده‌ی سیزدهم میلادی در ترکستان شرقی، در میان اویغورهای شرقی در ایالت غربی چین، و نیز نزد اویغورهای غربی و دولت کوچکی به پایتختی خوچو^(۳)، نزدیک تورفان، دوام آورد.

پس از فروپاشی دولت بزرگ اویغور، چینی‌ها به تعقیب مانویان پرداختند و در سال ۸۴۳ میلادی به موجب فرمانی، دین مانی در تمام سرزمین چین منوع اعلام شد، گرچه کمایش تا سده‌ی چهاردهم میلادی در چین تداوم یافت.

انتشار دین مانی در غرب در امپراتوری روم و بیزانس، رقابت آن با مسیحیت و خاموشی نهایی یا جذب آن به دیگر فرقه‌ها، دارای اهمیت است.

دین مانی از آغاز با توجه به ویژگی‌های منحصر به فرد توانست جهان غرب را به سوی خود جلب کند، دین مانی به سرعت در سوریه و مصر و در طول ساحل مدیترانه‌ای آفریقای شمالی گسترش یافت و در روم، اسپانیا و جنوب گل^(۴) نفوذ کرد.

امپراتوران روم، آن را واژگون کننده‌ی کشور قلمداد کردند و علیه آن به پا خاستند و کشیشان به محکوم کردن آموزه‌های آن پرداختند.

سرانجام، فرمانهای امپراتوری، و تجویزهای کشیشان، دین مانی را در آفریقای شمالی سرکوب ساخت.

در سال ۲۸۷ میلادی، بر اثر سعایت یولیانوس^(۵) فرمانی از امپراتوری روم، دیوکلیتانوس (=دیوکلسین)^(۶) علیه مانویان، به منظور سوزاندن کتاب‌های آنان صادر شد و در سده‌ی پنجم میلادی، پاپ سنت لشون^(۷) نیز حکم به سوزاندن نوشته‌های مانویان داد.

اقدامات سنت اوگوستینیوس^(۸) پس از دست کشیدن از دین مانوی و گرویدن به مسیحیت نیز بسیار مهم است.

گرچه آیین مانی سرکوب شد، اما به حضور پنهان خود در میان مردمان جنوب اروپا ادامه داد و بعدها، در شکل‌های بسیار متفاوت از اصل، با قدرت به خودنمایی پرداخت.

پیدایی دوباره‌ی آموزه‌ها و تعالیم مانی و گسترش آن‌ها در جهان مسیحیت، در قالب اعتراض علیه دین مسیح در سده‌های بعد، با حضور فرقه‌های مسیحی گنوسی روی داد. پریسیلیانیست‌ها^(۴) در اسپانیا از اواخر سده‌ی چهارم میلادی، پاولسین‌ها^(۱۰) در ارمنستان و آسیای صغیر در سده‌ی هفتم میلادی، بوگومیل‌ها^(۱۱) در بلغارستان در سده‌ی دهم و یازدهم میلادی، پاتارین‌ها^(۱۲) در سده‌ی دوازدهم میلادی در بوسنی، ایتالی‌ها و کاتارها^(۱۳) در نزدیکی میلان و الیئنی‌ها (آلبی‌ژواها)^(۱۴) در جنوب فرانسه در سده‌های یازدهم و دوازدهم تا پانزدهم میلادی از آن جمله‌اند.

آنچه در اینجا می‌آید، بیت‌هایی است که از مرثیه‌ای برگزیده شده که در رشای ماری زکو، یکی از یاران مانی سروده شده است؛ مرثیه به زبان پهلوی اشکانی است.

نخست آوانویسی و ترجمه و پس از آن نتیجه گیری در پی خواهد آمد و متن آن از کتاب

Boyce, M. 1975. A Reader in Manichaean Middle Persian

and pathian, Ac Ir. 9.

نقطه‌چین ... نشانه‌ی آن است که متن آسیب‌دیده و واژه‌ها و عبارات آن نامشخص است.

۲- آوانویسی

1. ôn ammôžag wazarg/wuzurg, mār zakku ... šubān. ôn bazmag wazarg/wuzurg, kē wizud tagniband. syāwag būd ô amāh čašm, tand ud nißām. ôn gurd razmyōz, kē ispād hišt. grift parmāw gund, ud wiherd kārwān. ôn dālūg wazarg wuzurg, kē bašnān āmašt, būd winōhag ô muryān kē āhyāng wigand. ôn xwarxšēd wazarg wuzarg, kē až šahr niwurd. tār būd amāh čašm, čē rōšn niyust. ôn wizěst sartwā, kē abhišt sārt pad wyābān, dašt, kōfān, ud darrān. ôn zirđ ud gyān, kē až amāh apēd. wxāzām hō tō hunar, padmās ud farrah.

2. ön žiwandag zrēh, kē hušk bud. nihaxt rōdān čamag, ud mas nē tazēnd. ön huzaryōn kōf, kū mēšān čarēnd. warragān šift absist. mēšān zārīh andamēnd. ön tāwag pidar, kē was zahag yōbēnd, harwīn frazind kē būd sēwag. ön yuđyāg xwadāy, kē burd wiýāw. Dird ābād ö bay kađag pad harw čiš. ön xāníg wuzurg, wazarg kē čašmag fraßast. nihaxt parwarz wxas až amāh rumb. ön lamtūr nisāg, kē rōšn fradāb tābād ö any pādgōs. amāh būd nišām.

3. ön mār- zakku, šubān, ammōžag farrox, zōrmān awāhas būd až tō wiwār nē-t wēnām mas pad ābēn čašm, ud nē išnawām anōšēn saxwan. Srōšāwyazd wxašnām, bāmēn xwadāy, hōwsar-i-t nē ast pad harw bayīft. ifragārām, andamān ud zārī bramām. aþyād dārām hamēw hō tō frihīft. Pādyāhīg būd ay pad harw šahrān. šahrōrān ud wuzurgān wazurgān ö tō nizāyād. čihrag zabēn frihyōn, wyawār čarb, kē dēbahr taxl nē kird kađāž.

4. kaw wazarg wuzurg zōrmānd kē pad burdīft, būrdud až harw kēž, būd ay nāmgēn. rāštīgar pidar, anāzār, axšaðāg, dāhwānīg, rād, rūdwar, mihrbān. šādgār četrixtagān, kē anāsāg grīw bōžād až widang, žāmānd padišt. tahm nēw kirdgār, kē windād gāh, čawāyōn harwīn frēstagān, butān ud bayān, namāž ud pad sar barām, az zādag kasišt, kē sēwag ud izdih wizād hēm až tō, pidar.

۳- ترجمه

- بند ۱ -

ای آموزگار بزرگ!، مارزکو...، ای شبان!

ای بزرگ!، که زود خاموش شدی

سیاه شد چشم ما، ضعیف و تیره

ای یل جنگجو! که سپاه را [فرو] هشتی.

[فرا] گرفت ترس، سپاه را و یا شفت کاروان
ای درخت بزرگ که بلند[ایت] (شاخه‌هایت) شکسته [شد]
شد[ند] لرزان مرغانی که شان آشیانه ویران شد
ای خورشید بزرگ! که از جهان ناپدید شد[ای]
تار شد چشم ماء، چه روشنی پنهان شد
ای کاروان‌الار مستاق که فرو هشتی کاروان را
اندر بیابان، دشت، کوه‌ها و دره‌ها
ای دل و جانی که از ما ناپدید [گشتنی]
خواهانیم آن هنر، فهم و شکوه تو را
بند (۲)-

ای دریای زنده که خشکیدی
باز ایستاد جریان رودها و دیگر نتازند (=جاری نشوند)
ای کوه سرسبز، جایی که میش‌ها چرند
شیر برده‌ها پایان گرفت (خشک شد)، میش‌ها به زاری نالند
ای بدتر تو انا! که فرزند[انت] بسی رنج بردندا
همه‌ی [آن] فرزندانی که یتیم شد[ند]
ای خدای تُخشا که رنج بردمی!
نگه داشتی آباد، مانسان را به هر چیز
ای خانی بزرگ ک[اش] سرچشمه بند آمد
پایان یافت خوراک خوش از دهان ما
ای چراغ روشن که روشنی درخشان تافت
به دیگر ناحیه، [و] ما [را] شد تاریکی
بند (۳)-

ای مازکوی شبان! و ای آموزگار نیکبختی!
گمراهی مان، کتون [موجب] شد از جدایی تو
دیگر چشم روشن را نخواهیم دید
و دیگر سخن[ان] نوشین [تو را] نخواهیم شنید

ای سروشاویزد خوشنام، ای خدای شکوهمند و درخشنان!
 در میان همه‌ی ایزدان همتایی برای تو نیست
 افسرده خواهیم شد، ناله سر خواهیم داد و به زاری خواهیم گریست
 هماره آن محبت تو را به یاد خواهیم داشت
 به تخت نشسته بودی در هر اقلیمی (= به مقام و منصب دست یافته بودی)
 شهریاران و بزرگان تو را می‌ستودند
 چهره‌ی زیبای عاشقانه و کلام شیرین [تو را]
 که خشم، هماره آن را تلخ [کام] نمی‌کرد
 بناد (۴) -

ای بزرگ کی (= شهریار) نیرومند، که با بُرداری، تحمل کرده هر کس را!
 شدی نامدار، ای پدر راستیگر!
 بی آزار، رحیم، سخنی، بخششده
 شفیق، مهربان و شادکننده [دل] مظلومان را
 که بی شمار جان‌ها را رهانیدی از پریشانی
 و هدایت کرده [آنان را] به سوی بهشت (: متزلگاه ابدی)
 ای کردگار تهم نیوکه گاه یافته (= به جاه و مقام بربین دست پیدا کرده)
 چونان همه‌ی فرشتگان، بودایان و بغان
 در آغاز به تو نماز برم، من که کوچکترین (= کهترین) زاده (: فرزند) [ام] که
 یتیم و آواره شدم از جدایی [تو]، ای پدر!

۴- واژگان

* *āpāta*: «آباد». صفت. ایرانی باستان: *ābād*
 * *ābēn*: «روشن، درخشنان، تابان» صفت. *ēn*- از *aīna*- ایرانی باستان مشتق شده است و به اسم می‌پیوندد.
 * *āhyānag*: «آشیانه». اسم. *ag*- از *aka*- ایرانی باستان مشتق شده است و به ماده‌ی مضارع می‌پیوندد و اسم را می‌سازد. از ریشه‌ی اوستایی: *śay-* «سکونت گریدن» مشتق شده است.

āmašt: «شکست، زیان رساند، نابود کرد». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است. ماده‌ی مضارع. -āmaz، مصدر: āmaštan: ایرانی باستان: اوستایی: marəd- آ- mard- «مالیدن».

abhišt: «هشت، رها کرد، ترک کرد». فعل ماضی سوم شخص مفرد، ایرانی باستان: abhišt. apa.hṛ̥šta: *apa.hṛ̥šta: ریشه‌ی apa.hṛ̥šta: «روها کردن» فارسی باستان: hṛ̥d. absist: «پایان یافت، تمام شد خشک شد (شیر)». فعل ماضی سوم شخص مفرد. ایران باستان: apa-said: *apa-said: اوستایی apa-said: ایران باستان: aβyād: *aβyād: «یاد». اسم.

*ahmākam: «ما» ضمیر منفصل اول شخص جمع. ایرانی باستان: amāh: «ما» ضمیر میانه‌ی ترفانی: hammōzag: فارسی میانه‌ی ترفانی hammōzag: هر دو واژه به معنی «آموزگار» است. مقام آموزگاران، که تعدادشان دوازده نفر بوده، پس از رسیس مانویان بوده است. این واژه از ریشه‌ی maulk: به معنی «رها کردن» مشتق شده است.

anāsāg: «بی‌شمار». صفت. -an: پیشوند نفی است و پیش از کلمه‌ای آورده می‌شود که با مصوت شروع شده است.

anāzār: «بی‌آزار». صفت. -an: پیشوند نفی است از -ā- پیشوند و ریشه‌ی zār: به معنی «تحریک کردن» مشتق شده است.

andamām: «آه کشیدیم، افسوس خوردیم، رنج بردیم». فعل مضارع اخباری اول شخص مفرد. از ماده‌ی مضارع: andam- و شناسه‌ی فعلی -ām- که هم برای اول شخص جمع و هم برای اول شخص مفرد به کار می‌رود.

andamēnd: «آه کشیدند، افسوس خوردند». فعل مضارع اخباری سوم شخص جمع.

anōšēn: «نوشین». «بی‌مرگ کننده». صفت -an: پیشوند نفی، ōš به معنی «مرگ» است، و در فارسی «هوش» شده است و -ēn- پسوند است. any: «دیگر» و «دیگری». اوستایی و فارسی باستان: -anya. فارسی میانه‌ی any: «any». صفت و ضمیر مبهم است. فارسی نو: «-ین» anē

۵۸ / مرثیه‌ای دلکش به زبان پهلوی اشکانی ترفاوی

- .apēd: «در گذشته، از بین رفته، مفقود». صفت.
- ast: «است» و «هست». فعل مضارع اخباری سوم شخص مفرد است برای (ah-ti)asti: «بودن». ایران باستان būdān:
- awāhas: «اکنون» قید زمان.
- axšādāg: «رحیم، دلسوز، مهریان». صفت.
- xšād*: از ریشه‌ی ایران باستان به معنی «مهریان بودن، بخشیدن» مشتق شده است.
- az: «من». ضمیر شخصی منفصل اول شخص مفرد است در حال فاعلی.
- azam: بازمانده‌ی az man ایرانی باستان و azəm اوستایی است.
- až: «از». این واژه حرف اضافه است. فارسی میانه: až. فارسی نو. «از».
- hačā: اوستایی و فارسی باستان:
- ifragārām: «افسرده‌ایم، اندوه بریم» فعل مضارع اخباری اول شخص جمع.
- ispād: «سپاه». اسم. اوستایی spāda: . فارسی میانه: ispād
- išnawām: «بسنویم». فعل مضارع اخباری اول شخص جمع. ایران باستان xšnaw*:
- xšnu-: اوستایی. فارسی نو: «شندید»، «شنت» و «شنود»، «شنو».
- *uz-dahyu: izdih: «تبیید شده، رانده شده». صفت. ایران باستان
- ón: «ای!» (فقط در نظم). اصوات.
- ud: «و». حرف ربط. اوستایی uta: . فارسی میانه: uta: .
- فارسی نو: «و» که تحت تأثیر «واو» عطف عربی قرار گرفته است.
- bāmēn: «تابان، پرفسروغ». صفت. ایران باستان bām:
- پسوند است. اوستایی bā: به معنی «در خشیدن» است.
- فارسی نو: «بامداد» و بامی صفت شهر بلخ در متون ادبی به کار رفته است.
- bay: «خدایگان» و «خداؤندگار». اسم مفرد اوستایی و فارسی باستان:- baga:
- فارسی نو: بیدخت، (لقب آنایتا).

فغفور (لقب پادشاهان چین)، بغداد نام شهری در عراق امروزی است. بخ (بت و صنم).

bayān: «خدایگانان»، «خداؤندگاران». اسم جمع. *ān*-پسوند جمع‌ساز است که به آخر اسم مفرد افزوده می‌شود. *ān*-برگرفته از پایانه‌ی **ānām* ایران باستان است که در حالت اضافی جمع به کار می‌رفت.

bayīft: «خدایگانان» اسم جمع. *iſt*-پسوند اسم معنی‌ساز است که در اینجا در مفهوم جمع به کار رفته است.

barām: «بیریم». فعل مضارع اول شخص جمع *burd* ماده‌ی ماضی است. اوستایی و فارسی باستان: **bar-** فارسی نو «برد، بر».

bašnān: «بلندا، قامت، تنه و شاخه درخت». اسم ایرانی باستان: ***bašna**.

bazmag: «چراغ» اسم مفرد.

bōžād: «نجات داد، رهایید، رستگار کرد». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی جعلی است.

ایرانی باستان **bauJa**^{*} اوستایی: **baug:** نجات دادن، فارسی نو: سه بخت، هفتان بخت، بختیشوغ، پوزش، پوزیدن.

būd: «بود، شد». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی. ایرانی باستان: **.bu** و **baw-**

būd ay: «شدی، بودی» فعل ماضی لازم دوم شخص مفرد.

burd: «برد». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است.

ایرانی باستان **ta-būr-**^{*} صورت ضعیف ریشه‌ی **bar-** است، به معنی «حمل کردن».

burdīft: بردباری، شکیابی، اسم معنی است. *iſt*-پسوند اسم معنی‌ساز است.

buttān: «بوداییان» اسم جمع. واژه‌ی دخیل در پهلوی اشکانی ترфанی است که از واژه‌ی هندی **buddha** به معنی به «حقیقت دست یافته» مشتق شده است. فارسی نو: بُت (ضم و معشوق).

bramām: «امی گریم». فعل مضارع اخباری اول شخص جمع.

۶۰ / مرثیه‌ای دلکش به زبان پهلوی اشکانی ترфанی

čarēnd: «می‌چرنده» فعل مضارع اخباری سوم شخص جمع.
از ریشه‌ی kar- و čar- به معنی حرکت کردن مشتق شده است.
فارسی نو: چرید، چر، چرا.

čarb: «چرب»، اسم.
.čašman: «چشم»: اسم. اوستایی، فارسی باستان: čašm
.čašmag: «چشمها»، اسم.
.čawāyōn: «چون، چنان که، آنگونه که». قید تشبيه- حرف ربط.
.čē: «چه، آنچه، آن که، برای، چون، زیرا که، حرف ربط.
.čihrag: «چهره، سرشت، هستی، شکل (زیبا)، ظاهر، نمود، جلوه، هیئت». اسم مفرد.

-ag- پسوندی است که برای ساختن اسم از اسمی دیگر به کار بردہ می‌شود.
.ciəra-: اوستایی

dāhwānīg: «سخنی، بخشنده و دهنده». صفت. -ānīg: پسوندی است برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود.
اوستایی: daea/dā- «دادن، بخشیدن».

dālūg: «درخت، گیاه». اسم. اوستایی و فارسی باستان -dāruv: فارسی نو:

دارو، داروخانه، دار (درخت).

darrān: «دره‌ها» اسم جمع.

dašt: «دشت» اسم.

dēbahr: خشم. اسم.

dird: داشت، فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است. ایران باستان -dṛ̥ta- .

. اوستایی: dar-

farrah: «فره، فروغ، شکوه»، ایران باستان -xarənah- فارسی باستان: farnah- .

. farrox: فرخ، خجسته، مبارک، صفت.

fraβast: «افتاد، فرو ریخت». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است. از پیشوند fra و ریشه‌ی فعلی band مشتق شده است. fradāb: «پرتو، تابش، درخشندگی». اسم. از ریشه‌ی tap به معنی «گرم کردن، درخشیدن» مشتق شده است.

frazainti: frazind

frēštagān: «حواریون، فرشتگان». ایران باستان fraēštaka: اوستایی از ریشه fraēšta

.

fray/frīfīft: «عشق، محبت، دوستی» اسم معنی از ریشه frīft به معنی «ستودن» مشتق شده است.

فارسی نو: آفرین، آفریدن.

frihyōn: «دوستانه، عاشقانه». صفت. ӯn پیشوند کم استعمال صفت‌ساز است که از صورت اوستایی gaona- مشتق شده است.

gāh: «گاه، تخت، جای، بمه ایران باستان، اوستایی و فارسی باستان، / gātu

gāeu

gund: سپاه، ارتش، اسم. فارسی نو: جند تغییر شکل داده از عربی است.

gurd: پهلوان، یل، گرد. اسم. فارسی نو: گرد.

grīw: «شکل، خود، روان، جان، روح» اسم ایران باستان - grīwā-

grift: «گرفت». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی. ایران باستان: * grībtā- اوستایی و فارسی باستان:

فارسی نو: گرفت، گیر، پذیرفت، پذیر.

* gyān: «جان». اسم. ایرانی باستان .

hāwsār-it: «همانندست، شبیه است، نظیر است». قید تشبیه، ۱: کسره‌ی اضافه، سهولت تلفظ به کار برده شده است و t: ضمیر شخص متصل در حالت غیر فاعلی.

hamēw: «همیشه، همواره» قید زمان.

harw: «هر، همه». صفت یا ضمیر مبهم. اوستایی: - haurva-، فارسی باستان: haruva- فارسی نو: هر.

.harwīn: «هر، همه»، صفت مبهم جمع.

j: «هشت، رها کرد». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است.
ایرانی باستان: h̥išt ^{*}فارسی باستان: h̥r̥d، اوستایی: harz/harez «رها کردن»، فارسی نو: هشت، هل.

.hō: «او، آن» ضمیر سوم شخص مفرد. اوستایی: hō، فارسی باستان: hauv ^{*}hunara: «هنر»، اسم. ایرانی باستان:

hušk: «خشک». اسم اوستایی: huška از ریشه‌ی haōš خشکیدن.
huzaryōn: «سیزرنگ». صفت. -hu از hu ایران باستان مشتق شده است
و به معنی خوب است و صفت را می‌سازد.

kārwān: «کاروان، سپاه» اسم. فارسی باستان: -kāra- «سپاه، مردم، توده».
kaðāž: «همواره» قید.

kadag: «خانه، کده، سرا» اسم. ایرانی باستان: -kan- کندن، حفر کردن،
اوستایی: -kata- خانه‌ی محقر و کوچک‌ها فارسی نو = - کده.
kasišt: «کوچک‌ترین، کم‌ترین» صفت عالی išt- پسوند صفت عالی ساز
است که از -išta- ایران باستان مشتق شده است. اوستایی: .kasu/kasyah فارسی نو: که - کهتر.

.kaw: «کی، شاهزاده» اسم. اوستایی -kavay-

.kē: «که» ضمیر موصولی است. از -ka- ایرانی باستان مشتق شده است.
kaš-čiy: «کسی، هر کس». ضمیر مبهم. فارسی باستان:

kird: «کرد» فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است. ایران باستان:
.kīr̥-ta- اوستایی و فارسی باستان: -kar-

kirdaggār/kirdagār: «توان، نیرومند». اسم: کردگار، آفریدگار. در اینجا
صفت فاعلی است. -gār- پسوند است و «-گار» بازمانده‌ی آن است. kird ماده‌ی
ماضی است. در فارسی دری به خدای اختصاص یافته و به معنی «قادر» به کار رفته
است.

.kōf: «کوه». اسم اوستایی و فارسی باستان: kaufa

.kōf: «کوه» ص. ت جمع kōf است.

- kū: «که، تا این که، جایی که» این واژه حرف ربط است. ایران باستان: *kva-
- mārzakku: «مارزکو» اسم خاص، نام یکی از باران مانی است.
- mas: «باز، دوباره» قید ترتیب. اوستایی: .masyah
- mēšān: «میش‌ها». اسم جمع. اوستایی -maēšā-
- mihrbān: «مهربان» (در اصل: نگاهبان پیمان) bān از pāna- * ایرانی باستان مشتق شده است و به اسم افزوده می‌شود و اسم یا صفت دیگری به معنی «نگاهبان، محافظ ...» می‌سازد؛ ایرانی باستان: -miera-pāna-
- muryān: «مرغان» اسم جمع. اوستایی: mərəyā-
- nāmgēn: «نامی، مشهور» صفت. gēn-: این پسوند از اسم صفت می‌سازد؛ اوستایی و فارسی باستان: -nāman-
- namāž: «نماز، کرنش، تعظیم» اسم ایرانی باستان -namāčyu-
- nēmah: از ریشه‌ی nam- خمیدن، خم شدن. اوستایی: -nēmah-
- nē: «نَ نَه، نَه» حرف نفی. اوستایی -nōit-. فارسی باستان: -naid-
- nē-t: نه تورا. از دو واژه ترکیب شده است. nē: حرف نفی و t: ضمیر شخصی متصل در حالت غیرفعالی است.
- naiba: «نیو، نیک، شجاع، دلیر». صفت. فارسی باستان: -.naiba-
- niβām: تیره، ضعیف، گرفته (؟) این واژه صفت است.
- niyust: «پوشاند، پنهان کرد». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است. ایران باستان -ni..-*ni-gaud پیشوند فعلی است و gaud به معنی «پنهان کردن، مخفی کردن است» اوستایی -gauz. فارسی باستان: -gaud-
- nihaxt: «عقاب کشید، خودداری کرد». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است. ایران باستان: -ni.ni-eang- پیشوند فعلی است و s/eang به معنی «کشیدن» است.
- nisāg: «رخشان، روشن». صفت است.
- nišām: «ابهام، تاریکی، ظلمت» صفت.

niward: «غروب کرد، روی گرداند» فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است. ایران باستان: ni-vart، اوستایی: varət، فارسی باستان: vart. nizāyād: «احترام کرد، ستایش کرد، ارج نهاد.» فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است.

* pādyāhīg: «به تخت نشسته» صفت است. īg- پسوندی است مشتق از -* ika ایرانی باستان و برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود.

pādgōs: «پادگوس، ناحیه، جانب، جهت، اسقف‌نشین» اسم است.

.paiti: «به، در، با» حرف اضافه است. اوستایی فارسی باستان و pad فارسی نو: به، بد (به صورت بدان — بد و — بدین).

padišt: «جای، سرا، خانه، بهشت». اسم است.

padmās: «درک، فهم» اسم.

parmāw: «ترس، وحشت» اسم.

parwarz: «پرورش، تربیت». اسم. مشتق از pari- پیشوند فعل و ریشه‌ی varz- «ورزیدن» است.

pidar: «پدر» اسم. فارسی باستان -

rāštīgar: «راستیگر، راست کردار» اسم فاعل است.

razmyōz: «رزمگر، جنگجوی». صفت مرکب. از ترکیب اسم با ماده‌ی مضارع به کار برده می‌شود.

:yaoz/ razm: اسم از ایران باستان- rasman- و yōz از ریشه‌ی razm «تحریک کردن، به جوش درآوردن و آشقتن» است.

rauta-: «رودها». اسم جمع.

rōdān: «برافروختن، روشن. صفت. اوستایی raoxšna- از ریشه‌ی raok- درخشیدن.

rādwar: «مهریان، دلسوز، شفیق، دلرحم». صفت.

* bara-war: پسوندی است که از bara- ایران باستان مشتق شده است و صفت می‌سازد. road- نالیدن و ناله کردن» است.

rumb: «دهان». اسم.

sārt: «کاروان». اسم.

*sar: «سر، سرکرده، رهبر، آغاز، پایان». ایران باستان: -sara-

sartwā: «کاروان‌سالار». اسم.

saxwan: «سخن». اسم. اوستا: sah: «گفتن، آموختن».

فارسی باستان: eah-eahvan: «گفتن».

sēwag: «بیتم». صفت.

srōšawyazd: سروشاویزد «عنوانی است برای پدریزگی» این واژه مرکب از āw است: srōšāw اسماً پسوندی است که برای ساختن اسم از اسمی دیگر به کار رفته است. اوستایی: sraoša- «اطاعت».

yazata-: اوستایی yazata- «ستودنی، برسیدنی».

*syāvaka-: syāwag «سیاه». صفت. ایرانی باستان: -.

šādgār: «شاد‌کننده، شادی کننده، شاد» اسم فاعل.

kara-gar: ایران باستان مشتق است که برای ساختن اسم فاعل از اسم و صفت به کار برده می‌شود. اوستایی و فارسی باستان šyātay و šāiti از ریشه‌ی šā-

šahrān: «شهر، مملکت، جهان، بهشت، اقلیم، قلمرو و روشنایی» نفس. اسم جمع. اوستایی: -xšaera-؛ فارسی باستان: xšaça-

*xšaeradāra: «شهریاران، شاهان». اسم جمع. ایرانی باستان: -.

šift: شیر (خوراکی). اسم.

šubān: «شبان، چوبان» اسم. ایرانی باستان: fšuyat-pāna از ریشه‌ی fšav- «پروراندن» و «پروراری کردن».

tābād: «تابید». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی جعلی است. ایرانی باستان: tāp- «گرم کردن» و اوستایی: -tap- «گرم شدن».

فارسی نو «تفات، تاب، تفتن، تفسیدن، آفتاب، تابستان».

taera: «تار، تاریکی، تاریک» صفت. ایرانی باستان: -.

tāwag: «نیرومند، قوی». صفت. ایرانی باستان: -tāvaka- از ریشه‌ی tav- توانستن، قادر بودن.

۱۶۶ مرئیهای دلکش به زبان پهلوی اشکانی ترфанی

tagniband: «تیز، سریع». قید و صفت.

taxama: «تهم، نیرومند» صفت، اوستایی: taxama فارسی نو: «تهم، تهمتن، رستم».

taxl: «تلخ». صفت.

tazēnd: «جاری شوند، بتازند». فعل مضارع. اخباری سوم شخص جمع.
اوستایی: tak «دویدن».

فارسی نو: تاخت، تاز- پرداخت، گداخت، تکاپو.

*tava: ضمیر شخص منفصل دوم شخص مفرد. ایرانی باستان: tō

trixtagān: «مطلوبمان، ستمدیدگان» صفت مفعولی جمع.

trixt-: ماده‌ی ماضی است از ریشه‌ی *ərak-: «عذاب کشیدن، ستم دیدن» مشتق شده است. ag- پسوند صفت مفعول ساز از ماده‌ی گذشته است.

wazarg/wuzurg: «بزرگ» اوستایی و فارسی باستان و vazraka .warragān: «بره‌ها». اسم جمع.

was: «بس، بسیار، کافی». اوستایی: wasiy، فارسی باستان:

vas: از ریشه‌ی vas: «آرزو کردن».

wēnām: «بینیم». فعل مضارع اخباری اول شخص جمع.

ایرانی باستان: wai-nā* از ریشه‌ی wai- «دیدن» مشتق شده است.

wigand: «ویران شد، از بین رفت». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است.

ایرانی باستان: vi-kan-ta از ریشه‌ی kan- «کنند، حفر کردن» مشتق شده است. فارسی نو: «کنند، کن، خندق، قنات».

wiŷāw: «کاهش». اسم. مشتق است از -wi- پیشوند فعلی و ریشه‌ی gav-: «افزودن».

wihird: «آشفت، آشفته شد، بیاشفت» فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است.

windād: «بافت» فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است. اوستایی: vaēd «یافتن».

winōhag: «لزان». صفت.

wiわār: «جدایی». اسم.

wizādhēm: «رها کردم، ترک کردم» فعل ماضی لازم اول شخص مفرد.
wizēst: «پرشور، مشتاق»، صفت.

wizud: «خاموش شد، پژمرد» فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است.

wxāzām: «می‌خواهیم، آرزو می‌کیم»، فعل مضارع اخباری اول شخص جمع.
ایران باستان: xwād- «خواستن».

wxaš: «خوش». صفت.

wxašnām: «خوش‌نام، نیکنام». صفت مرکب.

.vi-vāp-āna: wyābān: «بیابان». اسم. ایرانی باستان:

vap-āna: -vāp: پیشوند، صورت بالانده ریشه‌ی -vap: «ویران کردن» و -āna: -vāp- سوند است.

wyāwār: «پاسخ، کلام، بیان» اسم.

xānīg: «چشم، چاه». اسم. فارسی نو: «خانی، خانسار» (نام شهری است).

xwadāy: «خدایگان، خدای». اسم.

.hvarə-xšaēta: xwarxšēd: خورشید. اسم. اوستایی

۵- نتیجه

ماحصل کلام را می‌توان به طور خلاصه به شرح زیر بیان نمود:

الف) سرایندگان اشعار مانوی اکثرًا ناشناخته‌اند و از قید و بند آزاد و رهایند و نیز زادگاه معینی ندارند.

ب) شعرهای جامعه‌ی مانوی در آفرینش و ستایش خدای بزرگ، خدایان و بزرگان دین مانی و در شوق و صالح عاشق (روح اسیر شده در ماده) به معشوق (خدای بزرگ که نور مطلق است) سروده شده‌اند و از این حیث، به شعرهای عطار و مولوی و حافظ می‌مانند.

پ) در شعرهای جامعه‌ی مانوی واژه‌هایی وجود ندارند که بیشتر یا تنها در شعر به کار می‌روند، چون واژه‌هایی در فارسی دری که بیشتر یا تنها در شعر کاربرد دارند.

ت) در شعرهای جامعه‌ی مانوی از بیان مبالغه‌آمیز و مجاز و کنایه‌ها و تشیه و استعاره به وفور استفاده شده است.

ث) قافیه در هیچ یک از مصراع و بیت‌های شعرهای مانوی وجود ندارد.
ج) شاعران مانوی، شعرهای خود را در جمله‌های کوتاه می‌سروده‌اند و به تساوی هجاهای و یا تساوی تکیه‌های مصراع‌ها توجهی نداشته‌اند، بنابراین، شعرهای مانویان نه نظم کمی داشته و نه نظم ضربی.

چ) با توجه به وجود چنین قطعه‌ی شعری می‌توان نتیجه گرفت که مرثیه‌سرایی در ایران پیش از اسلام وجود داشته است و حتی به صورت روایی یعنی سینه به سینه و از نسلی به نسل دیگر تاکنون انتقال یافته است.

ح) قطعه‌ی شعر فوق جزو منظومه‌های ابجدی است، یعنی هر باره با یکی از حروف ابجد، هوّز، خطی، کلمن، سعفصن، قرشت شروع می‌شده است. در ترتیب ابجدی نوعی بی‌قاعدگی هایی ملاحظه می‌شود: به عنوان نمونه، ه و کاف به صورت «خ» نوشته شده است. بیت «س» از مفهوم کلی شعر خارج می‌شود و به نظر می‌آید که بیتی متعلق به پاسخ‌خوان و یا یک آین دینی است.

خ) این نیایش سرود یک وام واژه‌ی هندی یعنی But (بودا) دارد که واژه‌های هندی غالباً در زمانی به زبان پهلوی اشکانی راه یافته‌اند که گسترش مانویت در شرق، برقراری ارتباط را میان مانویان و پیروان ادیان هندی در پی داشت.

د) واژه‌هایی چون *xwarxšēd* «خورشید»، *zrēh* «دریا»، *kōf* «کوه»، *šubān* «چراغ»، *lamtēr* «شبان»، *xāníg* «چشم»، *stōšāwyazd* «زروان»، *xwadāy* «خدای»، *bāmēn* «پدر»، *pidar* «بامی، درخشان»، *kaw* «شاهزاده»، *ammōžag* «آموزگار»، *gurd* «گرد، پهلوان»، *wuzurg* «درخت بزرگ و تنومند»، *sartwā* «کارونسالار»، استعاره‌ای است برای مارزکو.

ن) واژگانی چون "sārt" «میش‌ها»، "warragān" «بره‌ها»، "mēšān" «مساچ»، "ispād" «سپاه»، "gund" «جنبد»، "zahag" «فرزنند»، "frazind" «فرزنند» استعاره‌ای است برای امت مانوی و پروان مانوی.
د) واژگانی چون "šift" «شیر»، "parwarz" «خسوارک» و "čašmag" «چشم» استعاره‌ای است برای دانش و علم.
ز) واژه‌ای چون bay-kaδag استعاره‌ای است برای صومعه و مانستان مانوی.

یادداشت‌ها

1. Pattēg/ Patīg
2. Narjamīg
3. Khočo
4. Gaul
5. Julianus
6. Diocletjanus
7. saint Leon
8. Saint Augustinus
9. Priscillianist
10. Paulician
11. Bogomil
12. Patarine
13. cathar
14. Albigensian



کتابنامه

۱. آموزگار، ژاله و احمد تفضلی، ۱۳۷۳، زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن، تهران، معین.
۲. ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۳، تاریخ زبان فارسی، تهران، سمت.

۷۰ / مرثیه‌ای دلکش به زبان پهلوی اشکانی تر فانی

۳. ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۴، شعر در ایران پیش از اسلام، تهران، بنیاد اندیشه‌ی اسلامی.
۴. رضایی باغ‌بیدی، حسن، ۱۳۸۵، راهنمای زبان پارتی، تهران، ققنوس.
۵. وامقی، ایرج، ۱۳۷۸، نوشتۀ‌های ماسی و مانویان، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
6. Boyce, M. 1975. A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian, AcIr 9.
7. Boyce, M. 1977. A word- List of Manichaean Middle Persian and Parthian, Ac Ir 9a.
8. Boyce, M. 1954. The Manichaen Hymnneycles in Parthian. London/ New York/ Toronto.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی